

شهید علوان ربیعی



ازتبار علی
سازمان جامع سوادالان و فرهنگستان بوشر

نام پدر	کاظم
تاریخ تولد	۱۳۴۹
محل تولد	خوزستان – آبادان
تاریخ شهادت	۶۵ / ۱۱ / ۶۵
محل شهادت	سلمچه
مسئولیت	
نوع عضویت	بسیج
شغل	دانش آموز
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	کنگان

زندگینامه

شهید علوان ربیعی در سال ۱۳۴۹ در دهستان اروند کنار «نهر معاتیج» از توابع شهرستان آبادان دیده به جهان گشود. در سن ۷ سالگی پای به مدرسه نهاد و دوران ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذاشت. با شروع جنگ تحمیلی به همراه خانواده اش به شهرستان کنگان مهاجرت نمود و دوران راهنمایی را نیز با موفقیت تمام کرد. وی یکی از شاگردان ممتاز کلاس و مدرسه به حساب می آمد. علوان که پسر بزرگ خانواده بود همگام با پدر و مادر تمام سختی های زندگی را بر شانه های کوچک خود تحمل می کرد تجربه ای که از این مشکلات کسب نموده بود باعث شد تا روی پاهای خود بایستاد و به همین خاطر تا بستن ها به کار بنایی می پرداخت تا خرج تحصیل و زندگی خود را تأمین کند. وی از نظر اخلاقی انسانی صبور بود. هیچ وقت شکایت نمی کرد و همراه و سنگ صبور پدر مادر و خواهر و برادر های خود بود. سعی می کرد همیشه شاد باشد و این شادی را با دیگران تقسیم نماید و به همین خاطر در بین همسایه ها از محبوبیت خاصی برخوردار بود. تمام اهل محل او را دوست می داشتند. انسانی فوق العاده مذهبی بود و به نماز اول وقت اعتقادی راسخ داشت. از غیبت و دروغ بیزار بود و اگر در مجلسی صحبت به دروغ و غیبت می کشید فوراً آن مجلس را ترک می کرد. در تمام جنبه های زندگی خود را ساخته و پرداخته نموده بود. به کار های هنری و در کنارش به ورزش علاقه ای وافر داشت. در اوقات فراغت به کارهایی چون سرود، تئاتر، فوتبال، و وزنه برداری می پرداخت. از صدایی بسیار گرم و دلنشین برخوردار بود که در دل هر شنونده ای اثر می گذاشت و از این صدای خدادادی بیشتر برای تلاوت کلام وحی استفاده می نمود. شهید ربیعی در اثر علاقه شدید به امام خمینی (ره) جهت دفاع از آرمانهای مقدس جمهوری اسلامی عازم جبهه های جنگ گردید. وی یکی از جوانان پر شور و فعال بسیج بود که همواره سعی می کرد هم در درس و هم در جبهه های نبرد فردی فعال باشد. سرانجام شهید ربیعی در تاریخ ۶/ ۱۱/ ۶۵ در جبهه جنوب، در عملیات کربلای ۵ که با هدف تصرف شلمچه و پیش روی به سوی بصره در منطقه شلمچه □ بر اثر اصابت مستقیم تیر به درجه رفیع شهادت نایل گردید. روحش شاد و یادش گرامی باد

وصیت نامه

وصیت من برای شما این است . لباسهای خود پاره نکنید ، گریه و زاری برای من نکنید چون در راه خدا شهید شده ام و محزون نشوید چرا که هر چه بود برایتان گفتم .

مادر و خواهرم مثل حضرت زینب (س) باشید ، زمانی که دید برادرش امام حسین (ع) شهید شده است لباسی پاره نکرد . بلکه رسالت انقلابی او را ادامه داد و با یزید و طرفدارانش جنگید . اما پدرم به راستی باید افتخار کند که چنین فرزندی تربیت نموده که در راه پیروزی اسلام و برافراشتن پرچم حق – مانند امام حسین (ع) و یارانش که برای آن جان فشانی کردند – جانش را فدا کرده است .

به حرفهای امام (ره) گوش فرا دهید و ا «روح الله» راهیج وقت تنها نگذارید . مثل اهل کوفه نباشید که فرزند و دختر رسول (ص) شان را تنها گذاشتند . جبهه های جنگ را همیشه گرم نگه دارید .

مصاحبه

شهید به روایت معلم

شهید از دانش آموزان معتقد و ولایتی بود که با شهادتش اشتیاق رفتن به جبهه را در سایر همکلاسی هایش ایجاد کرد. او با تمام معلمان و دانش آموزان خوش اخلاق خوش برخورد بود. در درس بسیار پر تلاش و عضو انجمن اسلامی دبیرستان بود. در کار روزنامه دیواری هم خوش خط و هم خوش ذوق بود. بسیار معصوم و آماده فداکاری بود. همه او را دوست داشتند. خبر شهادت اش را به وسیله سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کنگان مطلع شدم. واقعا همه را متاثر کرد. /عظیم عظیم پناه

شهید به روایت پدر

شهید دومین فرزند من می باشد. هنگام اعزام به جبهه ۱۶ ساله بودند و دارای روحیه ای شاد و حالتی معنوی بود که وصفش برای من مشکل است. در کل زندگی حسین (ع) گونه ای داشت.

از ویژگیهای بارز اخلاقی وی این بود که هنگام غذا خوردن اول صبر می کرد تا من و مادرش شروع کنیم به خوردن غذا بعد خودش غذا می خورد. و هنگام شرکت در نمازهای جمعه موقع برگشتن به خانه متن خطبه های نماز جمعه را برای ما باز گو می کرد. چند شهید آورده بودند هنگام تشییع جنازه شهدا به ما اطلاع دادند که علوان هم جز شهدا است، حالی که در آن موقع داشتم قابل ذکر نیست اما از اینکه پسر من به آرزویش رسیده بود خوشحال بودم.

نباید فراموش کرد که احترام و اکرام خانواده شهدا یادآور والا مقام بودن اهداف شهدا است. و باید به این اهداف و ارزش ها احترام گذاشت و آنها را حفظ نمود.

کاظم ربیعی

در تمام فرزندانم نمونه بود. رفتار خاصی داشت که تا به حال از هیچ کدام از فرزندانم ندیده بودم. همیشه وقتی او را صدا می زدم در هر کجا و هر حال که بود جوابم را با کلمه (جان) می داد و هیچ گاه نشد که با کلمه بله جواب مرا بدهد. هر وقت از بازی فوتبال بر می گشت اگر می دید که من گرفتار هستم، لباس هایش را پنهان می کرد و بعد خوش آنها را می شست. هر وقت کسی از جبهه بر می گشت پیش او می رفت و درباره جبهه از او می پرسید. بسیار مشتاق بود به جبهه برود، اما من اصرار داشتم که نرود. به او می گفتم: هنوز کوچک هستی و برای تو زود است. درسی را تا سال سوم دبیرستان خواند. موقع امتحانات بود که می خواست به جبهه برود. به او می گفتم: امتحانات را بده بعد به جبهه برو، ولی قبول نمی کرد. می گفت: می روم بعداً بر می گردم و امتحاناتم را می دهم. نماز و روزه اش را از کلاس اول راهنمایی بصورت کامل و منظم شروع نمود. روزی یک جز قرآن با من می خواند تا من قرآن را کامل یاد بگیرم. به همسایه ها بسیار احترام می گذاشت. سر انجام در عملیات کربلای پنج به شهادت رسید.

خاطرات

خاطره هایی از دوستان و خویشاوندان شهید:

بنده در منطقه عملیاتی کربلای پنج فرمانده گردان فجر بودم و شهید علوان ربیعی آر پی جی زن گردان بود . در منطقه عملیاتی کربلای پنج یک کانال خیلی بزرگی بین ما و جاده فاو وجود داشت که عراقی ها برای کمین زدن به نیرو های ما در کانال رفت و آمد می کردند . من دو سر کانال را آر پی جی زن گذاشته بودم . یک سر کانال شهید علوان ربیعی و شهید مهدی ربیعی با آر پی جی و طرف دیگرش را شهید معدنچی گذاشته بودم تا عراقی ها را به آتش ببندند . صبح که شدم جهت سرکشی نیرو های خودی رفتم، دیدم که شهید علوان ربیعی حدود ۵۰ موشک آر پی جی شلیک کرده است . به طوری که قدرت شنوایی خود را از دست داده بود . هنگامی که من صدایش می زدم نه خودش می شنید نه کمک آر پی جی زن . طوری که وقتی من دست روی کتفش گذاشتم شهید علوان فکر کرد که نیرو های عراقی هستند و قصد اسیر کردنش را دارند وقتی که فهمید من هستم خندید . شهید علوان ربیعی در گروهان خود بعنوان علوان خندان معروف بود

همرزم شهید (حیدر سلمانی)



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر